

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

فرمایش محقق اصفهانی در حقیقت انشاء را در چند جلسه مورد بررسی قرار دادیم که چند مطلب از آن به دست آمد. طبق نظر ایشان، اگر بگوییم انشاء عبارت از ایجاد المعنی باللفظ است، ظاهرش غیر معقول است و باید گفت مراد این است که لفظ، وجود تنزلی معناست، یعنی معنا در حاق لفظ وجود دارد و وجودات الفاظ عین وجودات معانی خواهند بود در نفس الامر. محقق اصفهانی در تفسیر کلام آخوند فرمود معقول نیست که بگوییم وجود انشائی نوع پنجمی از وجود است، بلکه انشاء در همان مقوله لفظ باید معنا شود. بنابراین فرق بین اخبار و انشاء در قصدی است که متکلم دارد. اگر تنزیل لفظ منزله المعنی را به قصد حکایت بگوید، اخبار است و الا اگر آن تنزیل را به قصد تحقق نسبیتی در عالم خارج بگوید، انشاء است. بنابراین انشاء چیزی را در نفس ایجاد نمی‌کند تا به این وسیله کسی بخواهد کلام نفسی را اثبات کند. از طرف دیگر، اینکه بعضی گفته‌اند انشاء همان اظهار اراده است [1] کلام درستی نیست؛ چرا که اگر موضوع له انشاء، اظهار اراده باشد، در اینصورت نسبت انشائی نخواهیم داشت و کلام، یصح السکوت علیه نخواهد بود.

اشکال بر فرمایش محقق اصفهانی

اولین مطلب در اشکال بر محقق اصفهانی این است که مسأله فرق بین انشاء و اخبار یک امر عرفی، ارتکازی و وجدانی است. وقتی به عرف مراجعه می‌کنیم می‌بینیم آنها اخبار و انشاء را از اوصاف لفظ می‌دانند، یعنی می‌گویند بعضی از الفاظ خبری هستند و بعضی از الفاظ انشائی. اینکه گفته شود خبر و انشاء معنای واحد دارند که همان تنزیل لفظ منزله المعنی باشد، این برخلاف عرف و وجدان است. لازمه کلام محقق اصفهانی این است که فرق بین خبر و انشاء بر قصد و غرض متکلم متوقف شود، یعنی اگر متکلم قصد تحقق نسبت داشت، جمله انشاء باشد و الا اگر قصد حکایت داشت، خبر باشد. درحالیکه وقتی به عرف مراجعه می‌کنیم می‌بینیم که صیغه «إضرِب» انشائی است و کاری به قصد متکلم ندارد. پس اشکال اول این است که با این بیان محقق اصفهانی، اخبار و انشاء از اوصاف معنا خواهد شد از آن جهت که غرض متکلم به آن معنا تعلق می‌گیرد، و حال آنکه عرف این را نمی‌پذیرد.

اشکال دوم این است که این تحلیل محقق اصفهانی با مبنای خودشان در حقیقت وضع سازگاری ندارد. در باب وضع چند مبنا وجود دارد که به طور مفصل مورد بحث قرار گرفت. یکی از مبانی وضع، تنزیل است. عده‌ای قائل شدند که حقیقت وضع عبارت از تنزیل اللفظ منزله المعنی است و محقق اصفهانی این نظریه را به طور مفصل مورد اشکال قرار داد، و حال آنکه در اینجا نظریه تنزیل را پذیرفته است. البته ممکن است نظریه اعتباری ایشان در حقیقت وضع را به همان نظریه تنزیل بازگرداند و این نیاز به تفصیلاتی دارد که مجالی دیگر می‌طلبد. [2]

اشکال سوم بر محقق اصفهانی این است که ایشان مدعی است باید کلام آخوند را بر همین تفسیری که گفته است حمل کرد. -این ادعا بدون دلیل است؛ زیرا ظاهر کلام آخوند این است که ایشان وجود انشائی را قسم پنجمی از وجود گرفته است. پس نمی‌توان این ادعای محقق اصفهانی را پذیرفت. [3] لکن در دفاع از مرحوم اصفهانی می‌توان گفت که ایشان بر این مطلب برهان

آورده است و گفته که ایجادى بودن لفظ عقلاً ممکن نیست. لذا عقل نمی‌پذیرد که وجود پنجمی در کنار وجودهای چهارگانه داشته باشیم. بنابراین، باید در همان اقسام وجود لفظی، آن را به صورت تنزیل اللفظ منزلة المعنى بدانیم. این برهان مرحوم اصفهانی، بعداً در کلام آقای خوئی هم مطرح شده است که قبلاً آن را نقل کردیم.

مرحوم آخوند در کتاب فوائد – همانطور که قبلاً نقل کردیم – در توضیح نفس الامر می‌گوید این قید به این معناست که وجود معنا مجرد یک امر فرضی نیست، یعنی وقتی می‌گوییم لفظ موجد معناست در نفس الامر، نه اینکه وجود معنایی را فرض کنیم، بلکه این معنا در نفس الامر موجود است. [4] این در حالی است که مرحوم اصفهانی در تحلیل خود، نفس الامر را به ذات الشیء معنا کرده‌اند. این تحلیل با رأی مرحوم آخوند سازگار نیست. درحالیکه خود ایشان نفس الامر را معنا کرده‌اند، محقق اصفهانی به نحو دیگری تفسیر کرده است. از این جهت می‌گوییم گرچه محقق اصفهانی بر غیرمعقول بودن تفسیر ظاهری از کلام آخوند برهان آورده است، لکن نمی‌توان کلام آخوند را بر نظریه تنزیل حمل کرد و این تفسیر از کلام آخوند بسیار بعید است.

نظریه محقق حائری در حقیقت انشاء

صاحب الدرر قدس سره در بیان حقیقت انشاء می‌فرماید:

«وَأَمَّا الانشائيات فكون الالفاظ فيها علة لتحقيق معانيها مما لم أفهم له معنى محصلا، ضرورة عدم كون تلك العلية من ذاتيات اللفظ، و ما ليس علة ذاتا لا يمكن جعله علة، لما تقرر في محله من عدم قابلية العلية و امثالها للجعل.

و الذي اتعقل من الانشائيات أنها موضوعة لان تحكى عن حقائق موجودة في النفس، مثلا، هيئة افعال موضوعة لان تحكى عن حقيقة الارادة الموجودة في النفس، فاذا قال المتكلم: اضرب زيدا و كان في النفس مريدا لذلك فقد اعطت الهيئة المذكورة معناها، و اذا قال ذلك و لم يكن مريدا واقعا فالهيئة المذكورة ما استعملت في معناها، نعم بملاحظة حكايتها عن معناها ينتزع عنوان آخر لم يكن متحققا قبل ذلك، و هو عنوان يسمى بالوجوب، و ليس هذا العنوان المتاخر معنى الهيئة، اذ هو منتزع من كشف اللفظ عن معناه و لا يعقل ان يكون عين معناه.» [5]

ایشان معتقد است لفظ نمی‌تواند علت تحقق معنا باشد، یعنی مثلاً لفظ «أنكحْتُ» موجد زوجیت نیست، چه درعالم تکوین و چه در عالم اعتبار. دلیل بر این مطلب آن است که چیزی علت می‌شود که قابلیت علیت داشته باشد. با جعل جاعل نمی‌توان چیزی را که قابلیت ندارد را علت قرار داد. لفظ هیچ قابلیت برای ایجاد معنا در هیچ وعائی را ندارد، نه در عالم خارج و نه در عالم ذهن. حتی کلمه نفس الامر که مرحوم آخوند آن را به کار برده‌اند نیز کمکی به علیت لفظ برای معنا نمی‌کند. روح نظریه محقق حائری مقابله با مسلک مشهور و مرحوم آخوند است که می‌گویند حقیقت انشاء، ایجادیت است. محقق حائری معتقد است در انشاء هیچ ایجادى در کار نیست.

ایشان می‌فرماید انشاء از همان حقیقتی در نفس حکایت می‌کند که عبارت از اراده است. زمانی که متکلم می‌گوید «إضرب زيدا» و در نفس خود هم اراده داشته باشد، دراینصورت معنای کلمه «إضرب» حاکی از اراده در نفس متکلم است. و اگر شخص اراده‌ای در نفس خود نداشته باشد، دراینصورت این لفظ معنایی نخواهد داشت و مهمل است، و یا در غیر معنای خودش استعمال شده است.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

منابع

- اصفهانی، محمد حسین. نهاية الدراية في شرح الكفاية. 6 ج. بيروت: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، 1429.

- الحائري، عبدالكريم. درر الفوائد. 2 ج. قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، 1418.

- فاضل موحدي لنكراني، محمد. اصول فقه شيعه. محمود ملكي اصفهاني و سعيد ملكي اصفهاني. 10 ج. قم: مركز فقهي ائمه اطهار (ع)، 1381.

[1]- محقق حائري و محقق رشتي قائل به اين نظريه‌اند.

[2]- براي بررسي بيشتر مراجعه شود به: محمد حسين اصفهاني، نهاية الدراية في شرح الكفاية (بيروت: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، 1429)، ج 1، 44.

[3]- محمد فاضل موحدي لنكراني، اصول فقه شيعه، محمود ملكي اصفهاني و سعيد ملكي اصفهاني (قم: مركز فقهي ائمه اطهار (ع)، 1381)، ج 1، 385.

[4]- محمد كاظم آخوند خراساني، فوائد الأصول (تهران: وزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامي. مؤسسة الطبع و النشر، 1407)، 17.

[5]- عبدالكريم الحائري، درر الفوائد (قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، 1418)، ج 1، 71.